

توقیفی بودن اسمای الهی

از منظر متکلمان، فقها، عرفا

اهل معرفت به قدر توان بشری خویش در باب معرفة الله به کاوش پرداخته‌اند و به اندازه سعه وجودی خود به ادراک جلوه‌هایی از تجلیات الهی و شانی از شئون ذات باری تعالی نایل آمده‌اند. از جمله مباحثی که دقت اهل نظر را برانگیخته است و باب پژوهش و کاوش را بر آنان گشوده است، تحقیق در مقوله توقیفی بودن اسمای الهی می‌باشد. مسئله مذکور به دلیل ذات ابهام گونه آن، همواره، مناقشاتی بین علما در پی داشته و موجب پدید آمدن اختلاف آرا و عقاید متفاوتی شده است؛ چنان که علاوه بر دانشمندان علم کلام که متصدی پژوهش و بحث و مناقشه در مقوله‌های کلامی و اعتقادی هستند، میان فقها و مفسران و عرفا و حتی فیلسوفان الهی نیز طرح شده و عقاید گوناگونی در باب توقیفی بودن یا نبودن اسمای الهی پدید آورده است. لذا هر طایفه از علما بنا به مشرب خویش پیرامون آن به بحث و نقد و نظر پرداخته‌اند. در این مقاله، این مسئله را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

مفهوم توقیفی بودن

از آن جا که اوصاف الهی نامتناهی است، نام‌های او نیز به تبع باید نامتناهی باشد. ماهیت اسمای الهی ناظر به ظهور

هر اسم از اسمای حق تعالی در موقفی مختص به خود است. یعنی، هر اسم، کاشف از يك وصف از اوصاف الهی می‌باشد. بنابراین اسم، حیثیتی ظلی و

تبعی دارد و حکایت از وصفی از اوصاف حق تعالی می‌کند.

مدلول مسئله توفیقی بودن اسماء آن است که آیا می‌توان هر نامی بر خداوند نهاد و آیا جایز است با هر نامی از خداوند یاد کرد؟ یا این که اطلاق هر اسمی بر ذات بساری منوط به اذن شرعی است و به اصطلاح، سمعی است که باید شارع مقدس آن را تعیین نماید و مشخص کند که کدام اسم برای نامیدن خداوند مجاز و کدام غیر مجاز است؟ به بیان دیگر آیا افراد بشری می‌توانند هر اسم مناسبی که حایز کمالی باشد بر خداوند اطلاق کنند و او را با آن اسم بخوانند، هر چند در کتاب و سنت نیامده باشد، یا نمی‌توانند؟ مثلاً، می‌توان خداوند را عاقل، عاشق، سخی، طیب، علت اولی و غیره نامید یا جایز نیست؟

عنوان توفیقی بودن اسمای الهی حاکی از آن است که به کار بردن هر اسمی بر خداوند منوط به اذن شرع است، بنابراین هر اسمی که در کتاب و سنت بر خداوند

اطلاق شده و به آن نامیده شده است، ما نیز باید خدا را تنها با همان اسم بخوانیم و در هر اسمی که توقف شده و بدان اسم خداوند توصیف نشده است، باید از کاربرد آن برای خدا خودداری کرد؛ اگر چه اسم به کار رفته مترادف معنایی باشد یا از نفس فعل حق تعالی اخذ شده باشد.

امام فخر رازی (م ۶۰۶ ه. ق) متفکر برجسته اشعری، این مسئله را اختلافی یاد می‌کند و می‌نویسد: *اختلف العلماء في ان اسماء الله توفيقية أم اصطلاحية؟ قال بعضهم لا يجوز إطلاق شيء من الأسماء والصفات على الله تعالى إلا إذا كان وارداً في القرآن والأحاديث الصحيحة وقال آخرون كل لفظ دل على معنى يليق بجلال الله وصفاته فهو جائز وإلا فلا^(۱)*: «دانشمندان در این که اسمای الهی توفیقی است یا اصطلاحی؟ اختلاف نظر دارند. بعضی از آنان گفته‌اند: هیچ اسمی و صفتی نمی‌توان بر خدای تعالی اطلاق کرد جز آن که در قرآن و احادیث صحیح وارد شده باشد. دانشمندان دیگر گفته‌اند: اطلاق

جایز است. چون این امر به درک و تشخیص بشری وابسته است، به کار بردن آن را محتاج اذن شرعی نمی‌دانستند.

گروهی از اشاعره نیز قول متکلمان معتزلی را در مسئله مذکور پذیرفته‌اند و در نامیدن خداوند همانند معتزله عمل کرده‌اند: وقد مال إلى قول المعتزلة بعض الأشاعرة كالقاضي أبي بكر الباقلاني وتوقف إمام الحرمين الجويني^(۳) «گروهی از علمای اشاعره مانند قاضی ابوبکر باقلانی قول معتزله را پذیرفتند، لیکن امام الحرمین جوینی از قبول قول آنان خودداری کرده است».

دامنهٔ اختلاف آرا در مسألهٔ توقیفی بودن اسمای الهی به جهت‌گیری‌های اشاعره و معتزله محدود نمانده، بلکه بر طرز تفکر و تلقی علمای شیعی نیز تأثیر گذارده. مع هذا، اکثر قریب به اتفاق علمای امامیه هرگونه نام نهادن بر ذات باری را منوط به اذن شرعی دانسته‌اند و به توقیفی بودن اسمای الهی اعتقادی راسخ

هر اسم که با شأن و منزلت خداوند و صفات او تناسب دارد، جایز است، در غیر این صورت جایز نیست».

در حالی که معتزله بدون در نظر گرفتن اطلاق‌های شرعی هرگونه اسم مناسبی را که با منزلت خداوندی تناسب دارد برای نامیدن حق تعالی به کار برده‌اند، اهل سنت اطلاق هر اسم را برای نامیدن خدای سبحان منوط به اذن شرعی دانسته‌اند. مؤلف کتاب محاضرات فی الالهیات می‌نویسد: منع جمهور اهل السنة كل ما لم يأذن به الشارع مطلقاً وجوز المعتزلة ما صح معناه^(۲). «همهٔ علمای اهل سنت هر امری را که شارع اجازه نداده ممنوع دانسته‌اند، ولی معتزله هر امری را که مفهوم و محتوای درستی داشته باشد، جایز دانسته‌اند».

مفهوم جواز معتزله در صحت اطلاق نام‌های مناسب بر خداوند آن است که هر اسمی که دارای کمال باشد و از عیب و نقص عاری باشد، کاربرد آن بر خداوند

۲. محاضرات فی الیهیات، جعفر سبحانی، ص ۱۱۵.

۳. همان، ص ۱۱۵.

چهارم هجری قمری است، فهمیده می شود که ابن نوبخت اعتقادی به توقیفی بودن اسما نداشته است. علامه در باب لذت و الم از کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد وقتی نظر ابن نوبخت را نقل می کند و بر او خرده می گیرد که چرا نام ملتذ (شادمان) را بر خداوند نهاده است، نشان می دهد خود نیز، کاربرد اسم بر خداوند را منوط به اذن شرعی می داند: ... هو مذهب ابن نوبخت و غیره من المتکلمین إلا انّ إطلاق الملتذ علیه يستدعي الإذن الشرعی. (۶): «جواز کاربرد هر اسم بر خداوند با اذن شرعی نظر ابن نوبخت و دیگر متکلمان است، کاربرد نام و عنوان «ملتذ» (شادمان و لذت برنده) موقوف به اذن شرعی است».

توقیفی بودن اسما و حکیمان الهی
حکمای متأله اسلامی نیز به تلویح یا به تصریح مسأله توقیفی بودن اسمای الهی

داشته اند، تا آن جا که مؤلف کتاب معارف الأئمة عقیده مزبور را قولی شایع و مشهور بین جمهور امامیه دانسته است:
والوقف مشهور لدى الأصحاب
والعقل يستحسنه في الباب (۴)
: «توقیفی بودن اسمای الهی نزد اصحاب ما (امامیه) مشهور است و عقل آن را نیکو و پسندیده می داند».

خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ هـ. ق) صحت اطلاق اسم بر ذات باری را منوط به اذن شرعی می داند و این امر را در پیروان ادیان الهی رایج و شایع دانسته است: انّ أصحاب الشرائع لا يجوزون إطلاق اسم علیه تعالی إلا بإذن الشرعی. (۵): «پیروان ادیان اطلاق هر اسمی را برای خدای تعالی جز با اذن شرعی جایز نمی دانند».

از ظاهر عبارت علامه حلی (م ۷۲۶ هـ. ق) در تبیین نظر ابن نوبخت که از طبقه نخستین متکلمان شیعی در قرن

۴. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۹.

۵. تلخیص المحصل، خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۲۴۷.

۶. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال الدین حلی، ص ۱۴۳.

را در تصانیف خود طرح کرده و مواضعی اعلام داشته‌اند. از توصیف‌ها و اطلاق‌های آنان میزان اعتقاد به توقیفی بودن اسما و اهمیت آن نزد حکیمان دریافت می‌شود.

حکیم ابونصر فارابی (م ۳۳۹ هـ. ق) که از اقدم حکمای متضلع الهی است در کتاب فصوص الحکم کلمات علیّه عشق، عاشق، معشوق، لذیذ، لاذ و ملتذ را بر ذات حق تعالی اطلاق کرده است. در صورتی که هیچ یک از اسامی مذکور در کتاب و سنت برای نامیدن خدا وارد نشده است. از کاربردهای فارابی فهمیده می‌شود که از هر نوع اسم مناسبی که در بردارنده کمالی باشد می‌توان در نامیدن خدا بهره جست هر چند شارع مقدس آن را به کار نبرده باشد. وی می‌نویسد: ما نقول في الذي عند الحق تعالی عن الحق وهنالك صورة العشق فهو معشوق وإن لم يعشق من الغير، لذیذ عند ذاته وإن لم يلحق من الغير^(۷): «چه می‌گویی در شأن آن امری که

نزد حق تعالی از خود حق است و آن جا صورت عشق است؟ پس او برای ذات خویش معشوق است، هر چند معشوق غیرش نگشته باشد و نزد ذاتش لذیذ است اگر چه از غیر، چیزی به او نیوسته باشد».

همچنین، وقتی ابوعلی سینا (م ۴۱۲ هـ. ق) خداوند را بزرگ‌ترین عاشق و بزرگ‌ترین معشوق می‌نامد، دریافت می‌شود، او نیز همچون معلم ثانی اعتقادی به توقیفی بودن اسمای الهی نداشته است. وی در کتاب الاشارات والتنبیها می‌نویسد: انه تعالی أعظم عاشق وأعظم معشوق^(۸): «خدای تعالی بزرگترین عاشق و بزرگترین معشوق است» و چون خداوند را خیر محض و کمال عشق می‌داند، او را، هم عاشق ذات خود و هم از جهتی معشوق ذات خود معرفی می‌کند: والأوّل عاشق لذاته ومعشوق لذاته^(۹).

دیدگاه صدرالمقالتیین

چون حکمت متعالیه صدرالمقالتیین

۷. نصوص الحکم بر فصوص الحکم، حسن حسن زاده آملی، ص ۱۴۸.

۸. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۲۴۷.

۹. الاشارات والتنبیها، مع الشرح نصیر الدین طوسی، ج ۳، ص ۳۵۹.

مظهر کامل و نسخه جامع تفکر فلسفی شیعی در جمیع اعصار و قرون بوده و هست، شایسته است اجمالاً، جایگاه اسم و توفیقی بودن اسمای الهی در تصانیف او بررسی شود.

وی در اهمیت شناخت اسمای الهی در کتاب المظاهر الالهیه می‌نویسد: بدان که شناخت اسمای الهی علمی شریف و دقیق و بسیار دشوار است که پدر ما، حضرت آدم علیه السلام، با آن بر فرشتگان برتری یافت چنان که خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾. ^(۱۰) «همه اسماء را به آدم یاد داد»

در فلسفه صدریایی، جهان هستی چیزی جز صور ذات و تجلیات حق تعالی نیست، هر موجودی از موجودات عالم، اسمی از اسمای الهی است و هر پدیده‌ای از جهان، مظهری از مظاهر اوست. جهان هستی مظاهر اسما و صفات الهی و اسماء صفات مظاهر ذات اوست و از وجود اصول و حقایق اشیا در مرتبه ذات خدای

سبحان حکایت می‌کنند. کائنات در آن فلسفه به صفحه‌ای می‌ماند که آراسته به صور و نقوش گوناگون بوده که همگی با قلم تکوین در آن نقش بسته‌اند و اصول و حقایق آن صور به نحو اجمال در ذات حضرت الوهیت موجودند. از منظر حکمت متعالیه صدرالمتألهین، فرشتگان مظهر اسم سبوح و قدوس هستند، شیاطین مظهر اسم مضلّ و متکبر و عزیز و جبارند و حیوانات مظاهر اسم سمیع و بصیر و حی و قدیر بوده و آتش مظهر اسم قهار و هوا مظهر اسم لطیف و آب مظهر اسم نافع و زمین مظهر اسم صبور است و ادویه سمی و کشنده مظهر اسم ضار هستند و بر این قیاس هر پدیده‌ای نمایانگر جلوه‌ای از حق تعالی و شأنی از شئون اوست. ^(۱۱) مع هذا، از دقت در تصانیف صدرالحکما فهمیده می‌شود که وی به توفیقی بودن اسمای الهی اعتقادی راسخ داشته است و در مواردی که شرع در نامیدن خدای تعالی منع یا توقف کرده وی

۱۰. المظاهر الالهیه، صدرالمتألهین، ص ۲۸.

۱۱. الشواهد الربوبیه، صدرالمتألهین، ص ۷۰ و اسرار الآیات، صدرالمتألهین، ص ۸۷.

بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ﴿۱۳﴾: «آیا با من که شما را به خدا می‌خوانم، مجادله می‌کنید و به الفاظ بی معنی و اسمای بی‌مسمایی که شما و پدرانتان بر آن بتان نهاده‌اید، با حق به خصومت برمی‌خیزید، حال آن که خدا در آن بتان هیچ حقیقت و برهانی نهاده است.»

دیگر، مجادله حضرت نوح علیه السلام با معاندان و بت‌پرستان است، که معبود آنان را اسم‌هایی عاری از حقیقت و مجعول دست آن‌ها خوانده است: ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ ﴿۱۴﴾: «چیزهایی که جز خدا پرستش می‌کنید، تنها نام‌هایی هستند که شما و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید (معبود)، خداوند، هیچ سلطه و توانی به آنها نداده است.»

لیکن، مدلول آیات مذکور ناظر به نفی شرک و بت‌پرستی است و بت‌پرستان را از این که نام معبود بر بت‌های خود نهند، برحذر می‌دارد، پس مفهوم آیات فوق چون

نیز، جانب احتیاط پیشه نموده و حدود شرعی را رعایت کرده است. از جمله در کتاب شرح اصول کافی ضمن شرح احادیثی که دلالت بر توقیفی بودن اسما دارد، نکته‌ای می‌نویسد که در واقع، اعتقاد خود وی نیز است: من حیث الکثرة أمر صلی الله علیه و آله بالتوقیف الشرعی والقصر فیها علی ما ورد فی الكتاب والسنة والكف عما سوی (۱۲): «از جهت کثرت اسم‌ها و صفت‌ها، امام صلی الله علیه و آله به توقیفی بودن شرعی امر کرده و به اکتفا نمودن به آن نام‌هایی که در کتاب و سنت وارد شده و به خودداری کردن از غیر آن‌ها دستور داده است.»

توقیفی بودن اسمای الهی در قرآن

علمایی که به توقیفی بودن اسمای الهی اعتقاد یافته‌اند، به آیاتی از قرآن مجید استدلال نموده‌اند؛ از جمله، مناقشاتی که بت‌پرستان با حضرت هود علیه السلام داشته‌اند، حضرت به آنان می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا لَوْ تَنِی فِی أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ

۱۲. شرح اصول کافی، صدرالمآلهین، ص ۲۶۸.

۱۳. سوره اعراف، آیه ۷۱.

۱۴. سوره یوسف، آیه ۴۰.

موارد خاصی را نفی می‌کند، اختصاص به توفیقی بودن اسما ندارد.

مدار اساسی بحث‌ها و استدلال‌ها پیرامون مسأله توفیقی بودن اسما در قرآن بر مبنای آیه ۱۸۰ سوره اعراف تحقق یافته است که می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يَلْحَدُونَ فِي الْأَسْمَاءِ سَبِيحُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾: «برای خدا نام‌هایی نیکو وجود دارد، با آن‌ها او را بخوانید و آنان را که در نام‌های خدا کفر و عناد می‌ورزند، به خود واگذارید که به زودی به کردار بدشان مجازات خواهند شد». نظر به این که آیه مذکور بین علمای فریقین از خاصه و عامه مناقشاتی در پی داشته است، دیدگاه برخی از باب نظر و قرآن پژوه در این مورد مطرح می‌شود:

علامه طبرسی، از اکابر علمای امامیه قرن ششم، در تفسیر مجمع البیان بعد از بررسی آیه فوق، توفیقی بودن اسمای الهی را از آن اخذ کرده و می‌نویسد: «لا یجوز أن یسمی الله تعالی إلا بما سمی به

نفسه»^(۱۵): «جایز نیست بر خداوند تعالی اسمی نهاده شود، جز آن نام‌هایی که خود معرفی و تعیین کرده است».

فخر رازی، از بزرگان اهل تسنن، نیز آیه مذکور را دلیل توفیقی بودن اسما دانسته و حتی به کار بردن لفظ مرادف اسم الله را جایز ندانسته است، چنان که کاربرد لفظ سخی را به جای جواد که از اسمای الهی است، منع کرده است. وی در کتاب تفسیر خود (مفاتیح الغیب) مشهور به التفسیر الکبیر ذیل آیه می‌نویسد: «وهذا يدل على ان أسماء الله توفيقية لا اصطلاحية ومما يؤكد هذا انه يجوز ان يقال يا جواد ولا يجوز ان يقال يا سخی»^(۱۶): «این، به آن معنا است که اسماء خدا توفیقی است، نه اصطلاحی. از مؤیدات این معنی این است که جایز است خدا را اجود بخوانیم اما جایز نیست سخی بنامیم با آن که از نظر معنا با آن یکی است».

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ذیل آیه مذکور می‌نویسد: در قرآن هیچ دلیلی

۱۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ابوعلی الطبرسی، ج ۲، ص ۵۰۳.

۱۶. التفسیر الکبیر، فخر الرازی، ج ۱۵، ص ۶۹.

(م ۱۱۱۰ هـ.ق) در بحارالانوار به شرح آورده است، که نقل آن از محدوده این مقاله خارج است.

مرحوم کلینی (م ۳۲۸ هـ.ق) در کتاب اصول کافی ذیل باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی، روایاتی نقل نموده که به صراحت توقیفی بودن اسما را تأکید کرده است. از آن مجموعه به ذکر دو روایت اکتفا می‌کنم:

مفضل گفت: سألت أبا الحسن عليه السلام عن شيء من الصفة فقال: لا تجاوزوا ما في القرآن. ^(۱۷) مفضل می‌گوید: از امام ابوالحسن در مورد کاربرد اسم و صفت درباره خدا پرسیدم، امام فرمود: از آنچه در قرآن هست تجاوز نکنید.

در این روایت امام عليه السلام کاربرد هر گونه اسم و صفت برای خداوند را که در قرآن نیامده است، منع کرده است.

محمد بن حکیم نقل می‌کند که امام کاظم عليه السلام گفت: ... ان الله أعلا وأجل وأعظم من أن يبلغ كنه صفته فصفوه بما

بر توقیفی بودن اسما وجود ندارد، بلکه دلیل بر عدم آن هست. ^(۱۷) با این وجود جانب احتیاط پیشه کرده و این استنباط و حکم مذکور را مناسب بحث تفسیری دانسته است، از این رو مسأله فوق را از منظر فقهی چنین تبیین کرده است: از نظر بحث فقهی و احتیاط در دین جایز نیست انسان از پیش خود برای خدا اسم بگذارد. چه، احتیاط اقتضا دارد که در اسم بردن از خدا به همان اسم‌هایی اکتفا شود که از طریق نقل رسیده باشد. ^(۱۸)

توقیفی بودن اسما در احادیث

در جوامع روایی شیعی اسمای الهی دارای شانی بزرگ و منزلتی رفیع است، به گونه‌ای که محدثان فصل‌های مستقلی برای ضبط و تشریح احادیث مذکور منظور کرده‌اند. در برخی کتب روایی گاهی گستره کار چنان بوده که باب‌های متعدد و مبسوطی برای نقل و تحلیل احادیث فوق قرار داده‌اند؛ چنان که علامه مجلسی

۱۷. تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، ج ۸، ص ۵۳۴.

۱۸. همان، ص ۵۳۴.

۱۹. اصول کافی، یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۱۳۷.

مربوط به حوزه رفتارشناسی است که در قلمرو علم فقه قابل ارزیابی است، از این رو مسئله توقیفی بودن اسما در آغاز، در حوزه فقه طرح و بحث شده است، و نخستین موطن پیدایش آن نیز علم فقه بوده است و لذا توقیفی بودن اسما در حقیقت مقوله‌ای فقهی می‌باشد که به طور استطرادی در کتب کلامی راه یافته است و سپس به ضرورت طرح و تبیین مبادی آن، به علم کلام منتقل شده است. مؤلف کتاب تحریر تمهید القواعد علت انتقال مسئله توقیفی بودن اسما را به علم کلام چنین بیان کرده است: سرّ طرح استطرادی مسئله فقهی توقیفیت اسما در کتب کلامی این است که بسیاری از مبادی این بحث، مربوط به علم کلام است؛ از این رو چون انتقال آن مباحث کلامی به کتب فقهی مستلزم استطرادی زائد می‌باشد، لذا این بحث فقهی را به کتب کلامی انتقال داده‌اند. (۲۲)

وصف نفسه وکفوا عما سوی ذلك^(۲۰)
 : امام کاظم علیه السلام فرمود: خدا والاتر و بزرگ‌تر از این است که حقیقت صفتش درک شود، پس او را به آنچه خود توصیف نموده، بستانید و از غیر آن خودداری کنید.»

توقیفی بودن اسمای الهی و فقه

قلمرو علم فقه دائر در حوزه افعال مکلفین است و فعل افراد مکلف را از حیث وجوب و نذب و حرمت و کراهت و اباحه ارزیابی می‌کند. میرسید شریف جرجانی (م ۸۱۶ هـ. ق) در کتاب التعریفات علم فقه را عبارت از احکام شرعی مربوط به عمل آدمی می‌داند که از دلیل‌های تفصیلی اخذ و استنباط شده‌اند: هو العلم بالأحكام الشرعية العملية المكتسب من أدلتها التفصیلیة. (۲۱)
 کاربرد اسمی خاص بر خداوند متعال به عنوان فعلی از افعال مکلفین است و

۲۰. همان، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲۱. التعریفات، السید الشریف الجرجانی، ص ۷۳.

۲۲. تحریر تمهید القواعد، عبدالله جوادی آملی، ص ۴۱۸.

حاصل آن که مسئله توقیفی بودن اسمای الهی هر چند منشأ ظهورش در علم فقه می‌باشد، اما به خاطر مبادی و مقدمات آن در کتب فقهی مطرح نشده و طرح و تحلیل و ارزیابی آن در کتب کلامی انجام گردیده است.

توقیفی بودن اسمای الهی در عرفان
مبحث اسمای الهی و احکام مربوط و متفرقات آن یکی از امتهات مباحث عرفانی است که استادان عرفان نظری و محققان اهل فن در تصانیف خود آن را طرح کرده و اصول و فروع آن را پرورانیده‌اند. مؤلف کتاب تحریر تمهید القواعد می‌نویسد: «ان أسماء الحق توقیفیة وذلك من أمتهات أبواب مسائل هذا الفن»^(۲۳): «اسمای حق تعالی توقیفی است، و این از ابواب مهم مسائل این فن است».

اگر چه موطن ظهور توقیفی بودن اسمای الهی علم فقه است و دانشمند کلامی عهده‌دار طرح و بسط مبادی آن در

علم کلام شده است، لیکن اسامی به کار رفته که ملاک حکم فقهی و یا مبنای استدلال کلامی قرار گرفته است، از نظر عارف دیده‌ور و محقق اهل نظر از حقیقت اسمی به دور بوده بلکه عاری از حقیقت اسمیه است و اسامی مورد استفاده فقیه و متکلم در مبحث مذکور جز حکایتی از اسمای حقیقی و گزارشی از مسمیات واقعی نیست. چون اسم در قلمرو فقه و کلام امری اعتباری است و به اصطلاح اهل منطق از نوع دلالت وضعیه لفظیه است که بر استقلال مفاهیم و تمایز معانی صدق می‌کند و علائم اعتباری و ملفوظ برای اسم حقیقی در واقع، اسم الاسم محسوب می‌شوند. مؤلف کتاب شرح مقدمه قیصری می‌نویسد: «هذه الأسماء الملفوظ أسماء الأسماء»^(۲۴): «این اسمای لفظی، در واقع، اسامی، اسماء است» حاصل آن که در فقه و کلام و سایر علوم، بحث از اسما به حسب ارتباط با مفاهیم حصولی ذهنی مطرح است، ولی در عرفان از حقایق اسمی و صفتی به حسب ارتباط با

۲۳. همان، ص ۴۰۹.

۲۴. شرح مقدمه قیصری بر فصول الحکم، جلال الدین آشتیانی، ص ۲۴۳.

حقیقت و هویت غیبی اسماء بحث می شود.

تفصیل مطلب آن است که حقیقت حقّه ذات الهی، گاهی به اعتبار احدیت ملاحظه می گردد و گاهی به اعتبار واحدیت لحاظ می شود. مرتبه احدیت ذات باری - تعالی شأنه - مرتبه شهود ذات برای ذات خود است و مرتبه ای است که در اصطلاح عرفا لا اسم له ولا رسم له است بلکه مقام استهلاك اسما و صفات است و هیچ حکمی از احکام وجود و هیچ وصفی از اوصاف هستی در او راه ندارد. عرفا از این مقام با تعبیر غیب الغیوب و غیب مطلق و عنقای مغرب نام می برند؛ عارف جامی (م ۸۹۸ هـ. ق) از این مقام به حضرت عمائیه تعبیر آورده است. (۲۵)

عرفا اصطلاح عماء را از جوامع روایی صادر از مقام عصمت و طهارت ﷺ گرفته اند، ابورزین عقیلی از پیامبر ﷺ پرسید: این کسان رتبا قبل آن یخلق؟ قال ﷺ: کان فی عماء ما تحته هواء وما

فوقه هواء. (۲۶) خداوند قبل از آفرینش موجودات کجا بوده است؟ حضرت فرمود: در عماء که بر فراز آن و پایین آن هویدا بوده است.

مرتبه واحدیت عبارت از ملاحظه ذات باری تعالی به اعتبار اتّصاف به صفات جلال و جمال و کمال است. این مرتبه حکایت از تکثر حقیقی می کند که در اعیان و تعینات عوالم هستی متجلی است. بنابراین، تعینات که همان حقایق خارجیّه وجوداند، در مقام کشف تفصیلی، هرگاه تنها ملاحظه شوند، وصف خواننده می شوند و هرگاه از جهت تجلی و ظهور ذات در آن ها و اعتبار ارتباطی که آن ها با ذات مطلق دارند در نظر گرفته شوند، اسم نامیده می شوند. این تعینات خارجی و حقایق وجودی، صور اسما هستند که در مقام واحدیت تحقیقی علمی و تعینی عقلی دارند، لیکن در مقام احدیت عین فنا و استهلاك محض می باشند. به عنوان مثال، هرگاه حقیقت

۲۵. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمن، ص ۳۸.

۲۶. نصوص المحکم بر فصوص المحکم حسن حسن زاده آملی، ص ۳۶۲.

وجود بوده که در صور اعیان خارجی و موجودات عینی نمایان گشته‌اند. در این مقام است که اسم حقیقی بوده و عین مسمّا و مصداق خارجی آن می‌باشد. علامه قیصری می‌نویسد: *والذات مع صفة معینة واعتبار تجلّ من تجلیّاتها مسمّی بالاسم، فانّ الرحمان ذات لها الرحمة والقهار ذات لها القهر... ومن هنا يعلم أنّ المراد بالاسم عین المسمّی ما هو؟*^(۲۷): «ذات الهی با صفت معینی و اعتبار کردن تجلی آن، اسم نامیده می‌شود، چنان که اسم رحمان ذات دارای رحمت است و اسم قهار ذات دارای قهر است، از این جا مفهوم عینیت اسم و مسمّا و چیستی آن فهمیده می‌شود».

این مقاله را با درج ابیاتی از منظومه کلامی یکی از اجلّه علمای معاصر و نکته‌ای از بزرگان ارباب معرفت که در حقیقت، منظور نظر نگارنده نیز هست، به پایان می‌برم. هر دو بر توصیف خداوند آن گونه که خود را وصف کرده است، تأکید

علم و حقیقت رحمت و قدرت که مبادی صفات عالم، رحمان و قادر هستند، تنها ملاحظه شوند و بدون انتساب و تجلی در ذات منظور گردند، صفت نامیده می‌شوند و هرگاه به اعتبار اّتصاف ذات حق تعالی به یکی از آن معانی مذکور ملاحظه شوند، اسم نامیده می‌شوند. چنان که ذات متّصف به علم را عالم گوئیم و ذات متّصف به رحمت را رحمان و متّصف به قدرت را قادر خوانیم. پس عالم اسمی است برای ذات متّصف به علم، همچنین است سایر اسما و صفات حق تعالی. اسمای الهی در این مقام عین مصداق خارجی و مسمای خود هستند و عینیت اسم و مسمّا بیانگر تجلیّات ذاتی حق است، پس اسمای الهی عین حق سبحانه است.

حاصل آن که، صفات منشأ ظهور اسمای حق تعالی است که در مقام احدیّت ذات عین ذات هستند و در مقام پیدایش و کشف تفصیلی که واحدیّت تعبیری از آن است همان مراتب خارجی

کرده‌اند و از وصف موهوم به باطل تنزیه نموده‌اند. در آن منظومه با اقتباس از آیات (۴۳ و ۴۴) سورهٔ نجم، ضمن تلمیحاتی شاعرانه توفیقی بودن اسمای الهی را به اثبات رسانده است:

حقیقة الذات له كما هو

لم يدرك لم يسم إلا الله

فإنه أحیی أمانات اضحکا

أبکی ولكن لا یسمى مضحکا^(۲۸)

: «حقیقت ذات الهی آن چنان که معلوم خود ذات است، ادراک نمی‌شود و تنها، خداوند بر آن نام می‌نهد. پس همانا او زنده می‌گرداند و می‌میراند و می‌خنداند ولی مضحک نامیده نمی‌شود».

علامه جلال الدین همایی در حاشیه کتاب مصباح الهدایة ومفتاح الکفایة می‌نویسد: ظاهر این است که اگر مقصود تسمیهٔ خاص به عنوان وضع و جعل مخصوص باشد، جایز نیست. اما اگر به عنوان وصف در مورد دعا و ذکر و تحمید و تنزیه و تجلیل و امثال آن یا ترجمهٔ لفظی به لفظ مرادف از قبیل اختلاف زبان‌ها باشد، چنان که در فارسی، خدای و در ترکی تنگری گویند، جایز است؛ به این شرط که خدا را به اوصافی بخوانند که بدان‌ها موصوف است و تعبیر به وصف موهوم امری باطل و محال و مخالف منع صریح شرعی نباشد.^(۲۹)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲۸. اصول دین و اخلاق، علی سبط الشیخ الأنصاری، ص ۱۲۲.

۲۹. مصباح الهدایة ومفتاح الهدایة، به اهتمام جلال الدین همایی، ص ۲۴.